

ایران در آینه آغاز جنگ جدید
در لبنان و فلسطین

اسرائیل و امریکا

ضربه را بر جبهه متلاشی مقاومت ملی فرود آوردند

در طول هفته ای که گذشت، بارها طی پیام ها و تماس های مختلف از ما- راه توده- سؤال کرده اند: ارزیابی شما از رویدادهای جدید منطقه خاورمیانه و ادامه جنگ در لبنان و فلسطین چیست؟

در همین ارتباط، اشاراتی به برخی بحث های شبانه روی اینترنت - پالتاگ- میان طیف های مختلف فعالان حرفی و فعالان سازمانی چپ و نیز برخی مقالات و تحلیل های انتشار یافته در برخی نشریات اینترنتی همین طیف هم کرده اند. با آنکه راه توده از همان نخستین روز آغاز این جنگ نظر خود را در چارچوب جمع بندی فوری شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده اعلام داشت (مراجعه کنید به سرمقاله صفحه اول شماره گذشته و مصاحبه سردبیر راه توده) و خواه ناخواه در این شماره نیز باید به ادامه آن پرداخته می شد، لازم می دانیم کمی دقیق تر و با رجعت به گذشته، و از آن بسیار مهم تر، مسئله را در ارتباط با رهبران جمهوری اسلامی و سیاست های دولت یکدست کنونی، بنیادی تر توضیح داد:

آنچه مربوط به تهاجم نظامی اسرائیل به لبنان و فلسطین است، باید با صراحت اعلام داشت، که اسرائیل در چارچوب یک نقشه جدید و تدوین شده جنگی در منطقه، سرگرم جنایت دیگری است که جز با حمایت امریکا ممکن نبود و اگر غفلت شود و جلوی آن گرفته نشود، به فاجعه ای منطقه ای تبدیل خواهد شد. فاجعه ای که ایران قربانی بزرگ آن خواهد بود. بنابراین، بحث در باره ماهیت دولت اسرائیل و یا ماهیت امپریالیسم مهاجم امریکا نیست و از اینجا نیز این بحث آغاز نمی شود، بلکه بحث از آنجا شروع می شود که چگونه راه برای جنگ جدید هموار شد و ادامه آن به کجا ختم خواهد شد؟

بر همین اساس، ما با آن نوع بحث های امریکائی، به شیوه انتخابات ریاست جمهوری در این کشور مخالفیم که دو تن را در برابر هم قرار می دهند و می گویند یکی را انتخاب کنید! یعنی، چون اسرائیل جنایتکار و امریکا حامی آنست و حماس و حزب الله زیر ضربات آنها، ما باید چشم بر واقعیات ببندیم و از این دو در برابر آن دو حمایت کنیم!

جنایت، بمباران، کشتار مردم و اشغال سرزمین ها توسط اسرائیل قطعاً محکوم است و برای مقابله با آن باید بسیج شد، اما این محکومیت و این بسیج هرگز نمی تواند به این مفهوم باشد که ما آن سیاست هائی را در فلسطین و حتی لبنان نبینیم که فرش زیر پای اسرائیل و امریکا پهن کرد. این درست همان فاجعه ایست که در ایران و توسط حاکمیت شبه فاشیست در حال تکامل است. ما اگر نتوانیم اجزاء یک پدیده را ببینیم، قادر به دیدن کل آن پدیده نخواهیم شد.

حزب الله در لبنان - بویژه در یکسال اخیر- و حماس در فلسطین و با سیاست چند ساله ایجاد تفرقه در جبهه مقاومت در برابر اسرائیل در عمل نقشی منفی در منطقه داشته اند. حماس با روی کار آمدن دولت یکدست و متمایل به اخوان المسلمین در ایران، دوش به دوش هولوکاست بازی احمدی نژاد و جاه طلبی های رهبر جمهوری اسلامی برای زعامت جهان اسلام بر این نقش خود افزود. همانگونه که رهبران کنونی جمهوری اسلامی عامل نابودی وحدت ملی و سرکوب نیروی انقلابی در کشور بوده اند، آنها نیز در حد و توان خود عامل ترور و از میدان خارج کردن نیروهای انقلابی در فلسطین بودند. در همین شماره راه توده و به نقل از کتاب "بازی شیطان" که تحقیقی است کم نظیر در باره بازی امریکا و اسرائیل با

برگ "اسلام" در منطقه و در برابر جنبش چپ و ناسیونالیستی عرب، می خوانید که چگونه "حماس" به کمک اسرائیل و برای مقابله با جنبش الفتح و سازمان آزادیبخش فلسطین بنیانگذاری شد، تا نقش آفرین تفرقه در این جبهه و مقابله با رگه های انقلابی در این جنبش شود. به همینگونه است نقش مقتدا صدر در عراق و یا تشدید گرایش حزب الله لبنان به سمت گیری جنگی رهبر جمهوری اسلامی در یکسال اخیر و فراموش کردن اوضاع منطقه و ضرورت همسوئی با نیروهای داخل لبنان. چرا باید فراموش کرد که حماس با یاسر عرفات چه کرد و چگونه یک جنبش مترقی فلسطینی را به کام ارتجاع مذهبی کشید و از درون و با حمایت مالی رهبران جمهوری اسلامی و در راه تحقق رویاهای جنون آمیز آنها برای رهبری جهان اسلام و صدور جمهوری اسلامی به سراسر جهان آن را از هم پاشاند؟ آن خدمتی که آنها از این طریق به اسرائیل و امریکا کردند تاریخی است؛ و آنکه مشوق و سازمان دهنده آن بود، حالا جبهه پراکنده را در فلسطین و لبنان می گوید. تاریخ مصرف حماس برایش تمام شده است و از وابستگی نظامی و مالی حزب الله لبنان به دولت احمدی نژاد بیشترین سوء استفاده تبلیغاتی را می کند. نقش حماس شبیه همان نقشی است که گروه های اسلامی افغانستان در جریان مقابله با دولت مترقی و دمکراتیک افغانستان ایفاء کردند و یا نقشی که طالبان و القاعده بازی کردند و پس از پایان تاریخ مصرفشان، جای خود را به ارتش اشغالگر امریکا و دولت دست نشانده شرکت های نفتی و وابستگان وزارت دفاع امریکا دادند. در خود ایران نیز، حامیان حماس، همان نقشی را در برابر نیروهای انقلاب و علیه انقلاب، به سود امریکا بازی کردند که حماس در برابر جنبش آزادیبخش فلسطین بازی کرد. مقاومت ملی و مقاومت انقلابی در برابر اسرائیل و امریکا و دولت های دست نشانده و مجری سیاست های امریکا در منطقه را، پس از ضرباتی که به اتحادها و جبهه ها زدند "مقاومت اسلامی" نام نهادند، و خنجر از همین پهلو به فلسطین و لبنان وارد شد. این نقش را اخوان المسلمین، پدر خوانده حماس در منطقه و حجتیه در داخل ایران بازی کردند. در منطقه ناسیونالیسم عرب و جبهه های مقاومت مترقی و ملی در برابر اسرائیل را نابود کردند و در ایران یک انقلاب عظیم را بزانو در آوردند و می روند تا ایران را نه تنها درگیر جنگی خانمانسوز کنند، بلکه هویت ارضی و تاریخی آن را نابود کنند.

این که بگوئیم حماس فلسطین خط و ربط خود را، مانند کمک های مالی از امثال احمد جنتی و یا علی خامنه ای و فرماندهان سپاه می گیرد و اشتباه بزرگ حزب الله لبنان افتادن در دام سیاست جنگی جمهوری اسلامی و دولت نظامی- امنیتی کنونی را خورد، نه حرف تازه ایست و نه افشای رازی. وقتی رهبر جمهوری اسلامی از تهران بانگ برمی دارد که حزب الله نباید خلع سلاح را بپذیرد و یا بانگ برمی دارد "عرفات" خائن است و... این اوست که رازی را فاش می کند و نه ما.

بحث نه بر سر کمک مالی و یا حمایت معنوی است، بلکه بحث اینست که این کمک و حمایت از چه اهداف، چه سازمان ها و برای چه سیاست ها صورت گرفت. ما چگونه می توانیم از آن کمک مالی حمایت کنیم که جنبش آزادیبخش فلسطین را زمین گیر کرده و به سود اسرائیل به نابودی کشاند؟ چگونه می توان از سیاست تقسیم لبنان به دو جامعه شیعه و غیر شیعه حمایت کرد؟ آن مدل سرکوب و جنایت و غارت ثروت ملی و ریختن پول نفت به پای سیاست های ماجراجویانه نظامی که نامش جمهوری اسلامی است و بر ویرانه های سرکوب احزاب و سازمان ها و تشکل های صنفی و فرهنگی و کارگری بنا شده و پرچم سبز نابودی یک انقلاب را بر فراز آن برافراشته، مدلی است که بتوان آن را برای لبنان و فلسطین و یا حتی عراق و افغانستان آرزو کرد؟ حضور اشغالگرانه امریکا در عراق و افغانستان و جنگ و جنایت اسرائیل در منطقه یک روی بحث است و آرزو یک چنین مدلی برای آن کشورها یک بحث دیگر. ما با هر دو مخالفیم!

ما نیز معتقدیم هر چه سریع تر در برابر منطقه گشائی اسرائیل باید ایستاد و جهان را در برابر سیاست های جنگی امریکا بسیج کرد، اما آن ایستادگی و این بسیج با خرافات مذهبی و سرکوب و تفرقه نیروها ممکن می شود؟ خیر و هزار بار خیر! همانگونه که در ایران ممکن نمی شود.

این مقاومت، بر خلاف تصور ناممکن بودن ایستادن در برابر امریکا و یا اسرائیل، امکان پذیر است، همانگونه که در امریکا لاتین و در زیر گوش امریکا شاهدش هستیم. اما این مقاومت، ابتدا از ارزیابی دقیق و حداقل نزدیک به دقیق اوضاع جهان و سپس اتخاذ سیاست های ملی، تمرکز همه نیروها، بالا بردن آگاهی مردم و متشکل ساختن آنها، در کنار سیاست های متکی به توازن قدرت و نیروها در عرصه جهانی آغاز می شود.

اگر تهاجم نظامی اسرائیل به لبنان و فلسطین مبنای تجدید نظر در سیاست های تفرقه انگیز گذشته نیروهای اسلامی شود و پیش از چشم دوختن به دست های ایران برای گرفتن کمک های مالی و نظامی، چاره ای برای وحدت ملی، تشکیل و حتی احیای دوباره جبهه های مقاومت - بدون مرزبندی های مذهبی و خودی و غیر خودی- شود، این تهاجم، علیرغم همه خسارات جانی و مالی که بیار آورده است، یک پیروزی برای جنبش های انقلابی، مترقی و مقاومت منطقه ایست. بازشناسی اوضاع کنونی جهان و آینده آن، با ارزیابی علمی و ادامه دار از حادثه ۱۱ سپتامبر آغاز می شود، که نوزاد آن، یعنی ربوده شدن مشکوک دو سرباز اسرائیلی، بهانه ساز آغاز جنگ جدید در خاورمیانه شد و سیاست های اتمی جمهوری اسلامی و نابودی وحدت ملی در داخل کشور نیز می تواند ادامه آن بشود. تردید نیست که دست های مشکوک در پشت صحنه حوادث زمینه ساز جنگ جدید در منطقه و در نهان ترین نهادهای جمهوری اسلامی زمینه ساز حوادث اند، ما نشانه ها را می بینیم، بی آنکه بتوانیم اسناد را ببینیم. به همین دلیل معتقدیم بجای رفتن دنبال یافتن این دست ها و اسناد - که کار نیروهای سیاسی نیست- باید پادزهرها را فوراً به خدمت گرفت. این پادزهر، چه در منطقه و در برابر اسرائیل و امریکا و چه در داخل کشور برای مقابله با سیاست های جنگ طلبانه و خانمان برانداز حاکمیت، جز تشکیل جبهه ها و اتحادهای وسیع، با محوری ترین و به روز ترین شعارها و عمومی ترین خواست ها نیست. جبهه صلح، امروز در برابر جبهه جنگ است. چه در برابر حاکمیت جنگ طلب و چه در عرصه جهانی و در برابر امریکا، اسرائیل و یا هر کشور دیگری در آینده.

آیا این همه تاکید روی نقش سیاست های جمهوری اسلامی و دولت یکدست نظامی- امنیتی آن در لبنان و فلسطین ضروری است؟ و اگر سمت و سوی سیاست های داخلی و منطقه ای جمهوری اسلامی به گونه دیگری بود، حوادث کنونی روی نمی داد؟

به این دو سؤال، با یک سؤال متقابل و یک پاسخ متقابل می توان پاسخ داد:

۱- چرا اسرائیل و امریکا در دوران ۸ ساله دولت خاتمی و سیاست های پرهیز وی از جنگ طلبی، دفاع از گفتگوی تمدن ها، دوری از سیاست نظامی- اتمی، توصیه به مدارا و دمکراسی که خواه نا خواه در سیاست خارجی و منطقه ای نیز بازتاب داشت و در دیدارهای مکرر با رهبران حماس و حزب الله لبنان نیز روی آنها تاکید می شد، نتوانست جنگ را آغاز کند؟

پاسخ: ما در تمام طول دوران ۸ ساله اصلاحات نیز بارها و بارها گفتیم که مخالفت با اصلاحات در عمل یک سیاست امریکائی و به سود امریکاست. اکنون می بینیم که سیاست جایگزین اصلاحات و در حقیقت قبضه قدرت توسط مخالفان جان سخت اصلاحات چگونه به سود امریکا و اسرائیل تمام شد. نه فقط در منطقه، بلکه در ارتباط مستقیم با آینده ایران.

آن پیوندی که جنگ جدید در لبنان و فلسطین با سرنوشت ایران دارد و حتی رهبران جمهوری اسلامی نیز رسماً در روزهای اخیر بدان اعتراف کرده اند، نباید اجازه دهد که ما

سرنوشت لبنان و فلسطین و یا سوریه را بی ارتباط با سیاست های جمهوری اسلامی ببینیم و به همین دلیل تحلیل و تفسیر ما از این جنگ، تفسیری است مرتبط و نه جدا از هم. همین تفسیر مرتبط است که به ما امکان می دهد تا درباره آینده ایران و حتی جمهوری اسلامی نیز بگوئیم و تاکید کنیم که:

راه حل خروج از بحران داخلی و دفع خطر خارجی نه در تولید سلاح اتمی و تهدیدهای نظامی و پوچ و زمینه سازی حمله به ایران، نه در تشدید سرکوب داخلی و بستن کامل تر فضای سیاسی و محروم ساختن مردم از اخبار و اطلاعات و ترویج خرافات، نه در سرکوب تشکل های صنفی و کارگری و مدنی، نه در نفی جمهوریت و دگرگون جلوه دادن اهداف انقلاب از نفس افتاده بهمن ۵۷ ... بلکه در به صحنه بازگرداندن آگاهانه مردم، دادن امکان متشکل شدن مردم، عقب نشینی در برابر سیل آزادیخواهی مردم، احترام به حقوق اقلیت های قومی و مذهبی ایران و رفتن به سوی یک جبهه ملی و طرفدار صلح است.

این جبهه، بموجب تمام شواهد و قرائن موجود در ایران و جهان ناگزیر است، حتی اگر حکومت و یا بخش هایی از آن تا آخرین نفس در برابر آن ایستادگی کرده و مرحله به مرحله، از درون هر جمع خودی، یک جمع خودی تر بیرون بیاورند و به آن متکی شوند. آغوش این جبهه را برای هر گروه و طیفی که در مراحل مختلف این مسیر غیرخودی می شود- اعم از نظامی و سپاهی بودن و یا سیاسی و روحانی بودن- باید گشوده نگهداشت. این همان سیاستی است که اکنون حزب تازه تاسیس چپ افغانستان (بیرون آمده از دل دولت دمکراتیک سابق این کشور) و احزاب کمونیست و مترقی عراق، در بدترین و خطرناکترین شرایط پیش می برند:

به سوی جبهه ملی برای دفاع از منافع ملی!